

دخل مقدر، چند واژه‌ای را پس و پیش کرده و پس از هر چند صفحه، برای واپسین جمله خود یک ارجاع، آن هم گاه از نوع «برای مطالعه بیشتر»، داده است. نیز گاه چند جمله از سخن رشید یاسمی را با نشانه نقل قول آورده است؛ حال آن‌که چند بند پیش و پس از آن نیز چیزی جز نقل قول — اگرچه بی‌نشانه — نیست. برای نمونه می‌توان صفحه‌های چهارده، پانزده، بیست و یک، بیست و دو، بیست و سه، بیست و پنج، سی و شش، سی و هفت مقدمه وی را نگرست و آن را با صفحه‌های ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲ و ۱۰۳ از پژوهش رشید یاسمی سنجید و دید که چگونه از آن رونویسی کرده است. شگفت آن‌که پس از این رونویسی، خواننده را برای تفصیل بیشتر، به چند صفحه بعدی اثر رشید یاسمی ارجاع داده است، چنان‌که این پنداشت پیش می‌آید که صفحه‌های پیشین، ریخته قلم خود اوست (← همان، ص بیست و چهار). همچنین است سطرهایی از صفحه‌های یازده، شانزده، بیست و چهار، سی و سه، سی و پنج و سی و نه مقدمه، که آنها را با مطالب صفحه‌های ۱۶، ۵۵، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۲ و ۱۱۵ از اثر رشید یاسمی باید سنجید.

همچنین مصحح در رونویسیهای خود، منبعی را که رشید یاسمی برای گفته خویش به دست داده است، بی اشاره به سخن او، از آن خود کرده و یک‌راست بدان منبع ارجاع داده است؛ در حالی که آن را ندیده و در این کار، تنها، نویسنده سخن استاد بوده است (← رشید یاسمی: ۱؛ ساوجی، کلیات، وفایی، ص شش - هفت). ارجاع او به تذکره هفت/قلیم نیز — که نه نشانی صفحه و نه چاپ آن را قید کرده — نشان می‌دهد که آن منبع را ندیده است، زیرا در کتاب رشید یاسمی نیز هیچ نشانی‌ای از دستنویس هفت/قلیم دیده نمی‌شود. مصحح در این کار از هفت/قلیم این گونه نام برده است: «رازی، امین احمد، تذکره هفت/قلیم، نسخه خطی»، که هیچ آگاهی‌ای حاکی از دیدن متن به دست نمی‌دهد (← همان، همانجا).

مصحح با تاریخ ادبیات صفا نیز همین کار را کرده است. صفحه‌های ده،

یازده، سیزده و سطرهایی از صفحه‌های دوازده و چهارده مقدمه‌اش عیناً رونویسی است از صفحه‌های ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹ از بخش دوم جلد سوم اثر ذبیح‌الله صفا، بی‌نشانه نقل قول. شگفت آن‌که منابع ارجاع داده شده صفا را در پاورقی مقدمه بر ساخته خود آورده و همچون مورد پیشین، یک‌راست بدانها ارجاع داده است، بی‌آن‌که آنها را دیده باشد.

آنچه در باره برگرفتن مصحح از اثر رشید یاسمی، می‌توان به گفته‌های پیشین افزود، آن است که مصحح، به علت بی‌دقتی در رونویسی از کتاب تتبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی و بی‌توجهی به محتوای آن، در نیافته است که برخی از شواهد و مثالهای مقدمه ساختگی او، در دیوان تصحیح شده‌اش وجود ندارد و اصل شعرها به‌کلی از قلم افتاده است (همان، ص بیست و بیست و دو). با نگاهی کوتاه می‌شد دریافت که قصیده‌هایی با مطلع

سخن به وصف رخس چون ز خاطر م‌سرزد ز مطلع سخنم آفتاب سر برزد

و آغاز حیاتت دگر باره جهان را سرسبزی عیشست زمین را و زمان را و قصیده‌ای دارای بیت

هوا همی کند اموات خاک را زنده به یاد می‌دهد انفاس لطف عیسی را در متن دیوان گردآورده او از قلم افتاده است.

دو. بررسی روش کار و ارزیابیهای پراکنده

در چاپ دیوان سلمان هیچ‌یک از اصول تصحیح متن رعایت نشده است. مصحح نه در پی آن برآمده که شمار قابل توجهی از کهن‌ترین دستنویسها را بیابد، نه جنگها و دیگر منابع کهن را در جستجوی سروده‌هایی از شاعر پژوهیده، نه دستنویسهای داشته را ارزیابی کرده و نه ویژگیهای زبانی و نگارشی آنها را بازنموده است. در باره روش تصحیح در این چاپ باید گفت که لغزشها و کاستیها شگفت‌آور و فراتر از هرگونه انتظاری است و بدان می‌ماند که مصحح، از

روی عمد، غلطهای بسیاری را وارد متن کرده باشد. این که کسی برای قافیه شدن با «دست»، واژه «می پرست» را در پاورقی داشته باشد اما «دلربا» را به جای آن برگزیند، بیش از بی ذوقی و ناآگاهی، به تعمد می ماند. همچنین است آوردن «نفسی» در متن برای هم قافیگی با «بجستی» و نیز درست دانستن واژه «خلاقیت» در بیت مغلوط:

خود نشستن چو زاغ بر مردار طوطیان را خلاقیتست عظیم
و دهها نمونه دیگر که همه مایه شگفتی است.

شعر سلمان سرشار است از نکته های بلاغی و ظرافتهای لفظی و معنوی که در تصحیح دیوان وی باید بر آنها اشراف داشت. جز اینها، مهارت تشخیص وزن و دانستن عروض و دستور زبان و آشنایی با روشهایی که شاعران برای بستن یک بیت و گنجاندن آن در شعر، به کار می بسته اند، از تواناییهای ضروری ای است که مصححان متنهای منظومی چون دیوان سلمان باید از آن بهره مند باشند. اما مصحح این دیوان، چنان که از کارش پیداست، با کمترین بهره از تواناییهای گفته شده، به سراغ تصحیح کردن چنین متن سترگ و پیچیده ای رفته است.

بی گمان، در این میان، پرداختن به قصیده مصنوع سلمان از دشواریهای دوچندان کار بوده است. مصحح در تصحیح این قصیده و توضیحات عروضی و بدیعی آن، جز آن که بیتهای بسیاری را به صورت تحریف شده و نادرست و بی وزن و بی معنا در آورده است، از تشخیص وزن شماری از بیتها و یافتن افاعیل عروضی مناسب برای آنها در مانده و برای بیتهای موزون سلمان افاعیل ناموزون تراشیده است؛ از جمله: مفاعیل فاعلات مفاعیلن فاعلن، مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل، فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلان و مفتعلن فاعلات مفتعلن فعلن (← همان، ص ۲۱۷، ۲۱۳، ۲۰۸، ۲۱۸).

در باره روش کار مصحح، این نیز گفتنی است که گفته های وی در باره اختلاف نویسشهای دستنویسها به هیچ روی امانت دارانه و دقیق نیست، زیرا جدا از غلط خوانیها و بدفهمیهای فراوان، بسیاری از اختلافهای مهم دستنویسها را یاد

نکرده است؛ بنابراین این، تصویری که خواننده با دیدن نسخه‌بدهای این کتاب از دست‌نویسها به دست می‌آورد، به‌هیچ‌روی قابل اعتماد نیست و بی‌گمان غلط است. در کار وی، بسیار عادی است از قلم انداختن تفاوت دست‌نویسها، حتی هنگامی که دست‌نویسی کهن در داشتن و نداشتن چندین بیت با متن اختلاف داشته باشد (← ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۱۵، ۲۰، ۵۱، ۸۰؛ قس ساوجی، کلیات، وفایی، ص ۹۳، ۱۱۲، ۱۵۹، ۵۰۹).

انتظار چندانی نباید داشت از مصححی که ۱۳۰ صفحه از دست‌نویسهای کلیات سلمان را از قلم انداخته (از جمله ← ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۱۲۰-۱۸۲، ۲۰۳-۲۰۴، ۲۱۹-۲۲۰؛ پ) و متن چایی را دچار کاستی‌ای چنین بزرگ کرده است. بررسی همهٔ این موارد، بسیار گسترده است و خود بخشی از کار تصحیح دیوان سلمان به شمار می‌آید و در جستارهایی جداگانه باید بدان پرداخت. در اینجا تنها مطلع سروده‌های از قلم افتاده را از دست‌نویس الف (ساوجی، ش ۲۵۸۸) که به گفتهٔ مصحح، اختلاف ناچیزی با دست‌نویس اساس وی دارد، یاد می‌کنیم:

| | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| صید آهوی توام بر صید خود آهو مگیر | - ترک آهوچشمم ای آهوی چشمت شیرگیر |
| ساقیا جلوۀ خورشید طرب ده ز حجاب | - شاهد ماه‌رخ عید برانداخت نقاب |
| چون نواهای مخالف همه آورد به چنگ | - بنگر این بخت موافق که سپاهی بی جنگ |
| در رکاب خدایگان باشد | - هر کرا بخت هم‌عنان باشد |
| سوی ساقی می‌کند ایما به ابروی هلال | - می‌نماید شاهد عید هلال ابرو جمال |
| بار عشقش جان تنها برنتابد بیش ازین | - عکس رویت دیدهٔ ما برنتابد بیش ازین |
| در تن باغ دگر آب روان خواهد کرد | - در دل غنچه دگر نامیه جان خواهد کرد |
| گرد نگین صف زده مورچهٔ عنبرین | - ای دهنتم خاتمی ملک جمش در نگین |
| بود پیچیده به بوی تو صبا بر سمنی | - دوشم افتاد گذر وقت سحر بر چمنی |
| طالع ز شیر رایت جمشید کامگار | - خورشید نصرت است به توفیق کردگار |

- آمد نگار من به چمن در نگار دست
 - زهی ز هر سر موی تو فتنه‌ای بر پای
 - دردا که درد کرد سواد بصر خراب
 - ذره‌ای در پی خورشید به جان می‌گردید
 - جانم به مهر روی تو بر صبح سابق است
 - قصر شاه است به هر حال به از خلد برین
 - ماه من از قلب عقرب می‌نماید مشتری
 - خطه ایران زمین را چون سلیمان زمان
 - از رخ روز می‌کشد صبح تقاب عنبری
 - عید اضحی روز رویش خون که آن شمس الضحاست
 - صبح جمال رخت چو در نظر آرد
 - بیا مشاهده کن در بهار دنیا^۲ را
 - باز بگشادند بر گیتی در دارالسلام
 - صحبتی خوش درگرفت امشب میان شمع و من
 - منم امروز بلای شب هجران بر سر
 - بیا که عهد چمن تازه کرد باد بهار
 - مزده ای آرام دل کارام دلها می‌رسد
 - باد نوروز از کجا این بوی جان می‌آورد
 - صباح عید مگر بود میل میدانش
 - زهی دولت کز اقبال همای چتر سلطانی
 - سخن به وصف رختش چون ز خاطرم سر زد
 - ای کبوتر گر پری روزی به برج آن پری
- شست از نگار سرو ز دست نگار دست
 چو مو فرو مگذارم که آمدم در پای
 ایام ساخت چشمه چشم مرا سراب
 لله الحمد که آن ذره به خورشید رسید
 اینک گواه دعوی من صبح صادق است
 سخنی نیست درین باب که خلد است برین
 ترک من دارد ز لب یاقوت بر انگشتری
 یافت در زیر نگین آمد ندا از آسمان
 حور بهشت روی من خواه شراب کوثری
 عالمی زان رو چو من قربان روز عید ماست
 طلعت خورشید را به خنده در آرد
 ببین شواهد صنع ملک تعالی را
 در طواف آرید غلمان را بکاس من مدام
 ماهرویی دیدمش چشم [و] چراغ انجمن
 کرده در کار تو چون شمع سر و جان بر سر
 به نازکیست جهان را طراوت رخ یار
 دل که از جان رفته بود اکنون به ما و می‌رسد
 جان من بی تا به کوی دلستان می‌آورد
 که مه ز غالیه بر دوش داشت چوگانش
 همایون فال شد بومی که بودش رو به ویرانی
 ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد
 نامه‌ای من می‌کنم در گردنت کانجا بری

- آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چه سور
- ای در پناه چترت خورشید پادشاهی
- ای سپهر سلطنت را روی و رایت آفتاب
- ماه اوج شاهی از چتر هلال^۴ آمد بدید
- بنازد ملک اسکندر ببالد افسر دارا
- موصل رسید و آورد اخبار فتح موصل
- آغاز حیاتتست دگر باره جهان را
- روز ظهور مظهر سرّ دو عالمست
- که ازان سور شد اطراف ممالک مسرور
- محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی^۳
- یافتند از رای [و] رویت آفتاب و ماهتاب
- روز عید پادشاهی را هلال آمد بدید
- به تخت بخت شاهنشاه جلال‌الدین والدینا
- باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل
- سرسیزی عیش است زمین را و زمان را
- روز ولادت خلف صدق عالمست

و چه بسا که بیشتر از این هم باشد.

در کنار کاستیهای دیگر، از جمله این‌که در نسخه‌بدلها و نیز بخش منابع، روش علمی رایج را به کار نبسته، یا افزون بر متن، در مقدمه نیز چندین بیت را به صورت تحریف‌شده آورده و «رشید» را در متن و فهرست منابع، نام کوچک غلامرضا رشید یاسمی دانسته است. این چند مورد نیز توجه را برمی‌انگیزد:

پس از این‌که مصحح دستنویس الف و ب را معرفی می‌کند، خواننده متوجه می‌شود که ج دستنویس اساس است. پدید نیست که چرا برای دستنویس اساس، نشانه الف را برگزیده و نخست بدان پرداخته و از دستنویسها با این ترتیب نام برده است. همچنین آنجا که چایهای پیشین آثار منظوم سلمان را شناسانده، از چاپ مثنوی جمشید و خورشید در بنگاه ترجمه و نشر کتاب یکسره ناآگاه بوده و پیشینه انتشار مثنویهای شاعر را تنها در چایهای حالت و اوستا جستجو کرده است (← ساوجی، کلیات، وفایی، ص دو و سه). نیز دلیل اساس قرار دادن دستنویس ج را آن اعلام کرده است که از همه جامع‌تر است و انواع شعرها را در خود دارد، حال آن‌که این ویژگیها نشانه‌ای توانند بود برای اصالت نداشتن یک دستنویس و الحاقی بودن شماری از مطالب آن، چنان‌که قزوینی در مقدمه

دیوان حافظ اشاره کرده است (← حافظ، دیوان، ص کح، کط، لا، لب و له؛ نیز ← مایل هروی ۱۳۸۰: ۴۲-۴۳، ۵۷۱).

نثر مصحح نیز از موضوعهایی است که نباید از آنها گذشت، به ویژه که می‌تواند از پایه و مایه وی در دستور زبان و میزان چیرگی‌اش بر سخن پارسی، آگاهی‌هایی به ما بدهد. برخی از جمله‌های توضیحی این نویسنده شگفت‌آور است و توجه‌برانگیز. در اینجا چند نمونه از آنها را نقل می‌کنیم:

او در بخش تقدیر و تشکر، برای سپاس‌گزاردن از کسانی که او را در کار تصحیح یاری رسانده‌اند، با ناهماهنگی در صیغه فعلها و نیز سهل‌انگاری در تعییر، آورده است: «خداوند بزرگ را شاکرم و از همراهی عزیزانی که مساعد نیکی در مصحح بوده‌اند قدردانی می‌نماید» (ساوجی، کلیات، وفایی، ص چهل و یک). نیز در همین صفحه فعل را بی‌قرینه حذف کرده و گفته است: «توفیق حاصل شد که دیوان اشعار این شاعر نامی بازنگری [] و اصلاحات اساسی تصحیح در آن صورت گیرد» (همانجا).

البته باید اعتراف کرد که شمار این لغزشها در مقدمه کتاب اندک است؛ چرا که چنان‌که پیشتر آوردیم، بیشتر مطالب آن برگرفته از سخن نویسندگانی چون صفا، رشید یاسمی و... است.

بدین‌سان است که به دست مصححی چنان، متنی چنین پدید می‌آید که در تاریخ تصحیح متنها پارسی، به‌دشواری می‌توان همانندی برایش یافت.

سه. بررسی موردی بیتها

اکنون به سراغ بیتها می‌رویم. در این بررسی، نخست صورت نادرست نگاشته می‌آید، سپس به لغزشی که در آن روی داده است، پرداخته می‌شود. ناگفته نماند که شمار نادرستیهای این متن بسیار بیش از آن است که در یک مقاله بتوان بدان پرداخت؛ از همین روی، در اینجا تنها

برخی از برجسته‌ترینها را یاد می‌کنیم.

ص ۹:

خرم‌تر از خورنقی و خوشتر از سریر وانگه برین سخن در و دیوار تو گوا
واپسین واژه لخت نخست در شکل کنونی معنای مناسبی ندارد. نویسنش درست
«سدیر» است (← ساوجی، ش ۷۴۲۰، ص ۳۸۵) که کاخ پرآوازه‌ای بوده و در
کنار «خورنق» نماد برافراشتگی و آراستگی به شمار می‌آمده است (← دهخدا،
ذیل «سدیر»). عنصری گوید:

دو مسکن است عجم را سرای و مجلس او یکی به جای خورنق دگر به جای سدیر
عنصری، دیوان، ص ۳۶

ص ۱۴:

یک شمه به ایوان تو خورشید منور یک خیمه در اردوی تو گردون معلا
واژه «شمه» در لخت یکم معنای مناسبی ندارد. نویسنش درست چیزی نباید
باشد جز «شمسه» (← ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۸۱؛ ش ۷۴۲۰، ص ۳۳) که
در چاپ اوستا نیز دیده می‌شود (← ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۱۸)، به معنای
گونه‌ای زیور زراندود که در آراستن ایوانها به کار می‌رفته است (← دهخدا،
ذیل «شمسه»). در بسیاری از متنها و نیز همین دیوان سلمان، همراهی چندباره
«شمسه» و «ایوان» را می‌توان دید:

اگر نه شمسۀ ایوان او بدی خورشید هزار بار شدی عنکبوت پرده‌تنش
ساوجی، کلیات، وفایی، ص ۱۲۰؛ نیز ← ۷۱ و ۱۶۴

ص ۲۱:

ملک آن توست و تیغ گران است در میان بر خصم خویش می‌گذران هر زمان گوا
واژه «گران» در لخت نخست جز آن‌که معنای مناسبی ندارد، پیوند معنایی دو
لخت را نیز بر هم زده و تکراری را که می‌توانسته است در جایگاه قافیه (گوا)

روی دهد، از میان برده است. مصحح «گواه» را «گران» خوانده است (← ساوجی، ش ۹۹۴، ص ۱۲۷). شاعر می‌گوید که تیغ گواه است و تو گواهدت را بر دشمن خود بگذران. در چاپ اوستا نیز صورت درست را می‌توان دید (ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۱۲). «گذراندن گواه» در سروده‌های سنایی نیز نمونه دارد:

ایندر [؟] حکم است و این دعوی که کردم راست بود

گر نداری استوارم بگذرانم صد گوا

سنایی، دیوان، مدرس رضوی، ص ۶۰

ص ۲۱:

خورشید را که صفت اکسیر کار اوست داد التفات رای تو تسلیم کیمیا
نویسش «صفت»، هم وزن را بر هم زده است و هم معنا را. آنچه باید جایگزین
آن شود، واژه «صنعت» است (← ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۱۶۰؛ ش ۷۴۲۰،
ص ۶۵) که به سبب بدخوانی دچار گشتگی شده است. نویسش درست در چاپ
اوستا نیز آمده است (← ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۱۲).

ص ۲۵:

اگر ز سهم تو غیبت کند عدو چه عجب که از نهیب تو ضیغم گذاشت مسکن خواب
جز آن که «مسکن خواب» چندان مناسب نمی‌نماید و نیز پیوندی با «ضیغم»
ندارد، باید بگوییم که واژه «خواب» در بیتی دیگر از همین قصیده قافیه شده
است و چندان روا نیست که دوباره به کار رود. واژه «غاب» به معنای بیشه که با
«ضیغم» پیوند معنایی دارد و نیز با «غیبت» هم‌ریشگی هنری برقرار می‌کند،
بهترین گزینه است برای جابه‌جایی با «خواب» (← ساوجی، ش ۹۹۴، ص ۸۳
به صورت «مسکن و غاب»). در چاپ اوستا «مسکن و غاب» آمده است که
غلط چایی می‌نماید (← ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۲۷).

ص ۳۸:

چشم ترک تو به تیر نظر انداخت مرا چشم ترک توام انداخته باز از نظر است دوباره آوردن «چشم ترک تو» در آغاز لخت دوم کمی غیرعادی است. افزون بر آن، با نویسه کنونی مضمون دو لخت نیز چندان در گرو یکدیگر نمی‌نماید و هر یک دیگری را ایجاب نمی‌کند. دستنویس ب (ساوجی، ش ۹۹۴، ص ۳۶) که مصحح در اینجا کوچک‌ترین سخنی از آن به میان نیاورده است، نویسه درست را به ما نشان می‌دهد. واژه‌های «ترک» و «چشم» در لخت دوم باید جابه‌جا شود. با این اصلاح، هم پیوند معنایی دو لخت استوارتر می‌گردد و هم تکرار نابجای پیش‌گفته برطرف می‌شود و هم آرایه قلب، سخن را می‌آراید. شاعر می‌خواهد بگوید که چشم ترک تو به تیر نظر انداخت مرا، اما ترک کردن چشم تو از نظر من انداخته شده است؛ به سخن دیگر، اندیشه ترک کردن چشم تو را از سر انداخته‌ام: ترک چشم توام انداخته باز از نظر است.

ص ۳۸:

شمه‌ای حاصل مشک است ز زلفت وان نیز نیست از باد هوا لیک ز خون جگر است باید گفت که به جای واژه نابجای «لیک» در لخت دوم، باید واژه «بلک» (بل که) به کار رود، که به سبب بدخوانی با «لیک» اشتباه شده است (برای صورت «بلکه» و «بلک» ← ساوجی، ش ۷۴۲۰، ص ۴۶۵؛ همو، ش ۹۹۴، ص ۳۷). در چاپ اوستا نیز نویسه درست دیده می‌شود (← ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۵۹).

ص ۴۷:

تا باد خزان رنگرز رنگرزان است گویی که چمن کارگه رنگرزان است مصحح در این بیت نیز چون بسیاری از بیت‌های دیگر، نادرست بودن قافیه را درنیافته و صورت نادرست کنونی را درست شمرده است. بر پایه دستنویس الف

(ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۱۹۹پ)، لخت یکم چنین است: «تا باد خزان رنگرز برگ رزان است.» ناگفته نماند که نویسش «رنگِ رزان»، که شماری از دستنویسهای دیگر و کهن‌ترین آنها آن را تأیید می‌کند، با تعدد شاعر در ساختن جناسهای پی‌درپی با صورتهای «رنگ»، «رز» و «آن» در چند بیت نخست قصیده، سازگارتر است. به هر روی، در این می‌توان بی‌گمان بود که صورت کنونی متن درست نیست. به گمان نگارنده و بر پایه چند دستنویس، صورت درست بیت چنین است:

تا باد خزان رنگرز رنگ رزانست گویی که چمن کارگه رنگرزانست
(ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۲۹۷؛ ش ۹۹۴، ص ۲۳۵؛ ش ۱۴۱، ص ۶۹؛ ش ۲۵۸۹، برگ ۳۸ر؛ ش ۲۵۹۲، برگ ۱۴۹ر).

ص ۴۸:

الا که سنان همچو حسام از گهر بد در مملکت طعنه‌زدن کس نتوان است
معنای «کس نتوان است» روشن نیست. راست آن است که مصحح بی‌هیچ توجهی به ویژگیهای زبانی شعر سلمان، رسم‌الخط نامناسبی را برگزیده و خود را چنین به اشتباه انداخته است. جدانویسی در چاپ متنهای شاعرانه پیشین باید با احتیاط و محدودیت صورت پذیرد. در قافیه بیت مورد نظر، فعل «توانستن» به کار رفته و با صورت «نتوانست»، هم‌قافیه صورتهایی چون «میانست» (میان است)، «کمانست» (کمان است) و «جهانست» (جهان است) شده است. «توانستن» و نیز «دانستن» بر خلاف تلفظ معیار امروز، در بسیاری از متنهای پارسی از جمله دیوان سلمان، به صورت *tawānastan* و *dānastan* به کار رفته است. به بیتهای زیر که با قافیه «آن» و ردیف «است» سروده شده‌اند، توجه کنید:

دبیر چرخ همی‌خواست تا کند قلمی چو نیشکر شکر شکر شاه نتوانست
ملک جمشید دانا بود و دانست که جنت زیر پای مادرانست

از گردش آسمان بیاید دانست کو نیز به حال خویش سرگردانست
گل نشاط بیار است کار عیش بساز که کار و بار جهان را نمی‌توان دانست
(ساوجی، کلیات، وفایی، ص ۵۰، ۵۱، ۵۳۸ و ۶۳۴؛ برای نمونه‌های دیگر در
شعر ناصر خسرو و مسعود سعد و... ← عیدگاه ۱۳۸۷: ۹۱-۹۲). صورت درست
لخت دوم چنین است: «در مملکت طعنه زدن کس نتوانست» (در باره
چسبان‌نویسی «است» در رسم‌الخط کهن ← مایل هروی ۱۳۸۰: ۳۰۴-۳۰۵).

ص ۸۴:

خوشه نهاد سر به کمرگاه تو مگر آمد که با تو دست هوس در کمر کند
پدید نیست که واژه «خوشه» در آغاز لخت یکم چرا جایگزین «مویت» که در
دست‌نویس الف و ب هست، شده است. اینک صورت درست: «مویت نهاد سر به
کمرگاه تو مگر».

ص ۲۱۰:

همی‌کشی ز لب جام می عقیق به لعل ولیک جز غم از این غم شده‌ست گوهر بار
دوبار به کار رفتن «غم» و نیز جایگاه معنایی واژه «جز» که با فاصله از
«غم» آمده است، طبیعی نیست و شعر را بی‌مفهوم کرده است. آنچه باید
جایگزین «جز غم» شود «جز عم» است به معنای «جزع من» (← ساوجی،
ش ۲۵۸۸، برگ ۳۹۳ ر). «جزع» نام سنگی قیمتی است که در ادبیات پارسی
چشم را بدان مانند می‌کنند (← دهخدا، ذیل «جزع»). شاعر در این بیت
خواسته است میان نام سنگها مراعات نظیر برقرار سازد.

ص ۲۳۵:

کنار از ما چه می‌جویی میان بگشادمی، بنشین به اقبال مگر کاری برآید زین میان ما را
نویسش «بگشادمی» آن‌چنان که مصحح پنداشته است و پس از آن برای نشان

دادن درنگ، درنگ‌نمایی (،) نهاده است، هم از نظر معنایی و هم از نظر دستوری نامناسب می‌نماید. بدخوانی سبب گردیده است که فاصله میان فعل «بگشا» و قید «دمی» برداشته شود و صورت به دست آمده همچون فعلی مستقل به گمان آید. صورت درست چنین است: کنار از ما چه می‌جویی میان بگشا دمی بنشین (ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۲۵۱).

ص ۲۸۵:

هر که با عشق آشنا شد زحمت جان برتافت دُرِدِرورد محبت بار درمان برتافت ترکیب به کار رفته در لخت دوم، با توجه به «درمان»، «دردِرورد» است، نه «دُرِدِرورد».

ص ۲۹۸:

گرم وصال تو بگذاشت پیش ازین دوسه روزی مرا فراق تو دائم که پیش از این نگذارد در تصحیح این بیت دو لغزش روی داده است. در لخت دوم «پیش» و «دائم» باید به «بیش» و «دائم» تبدیل شود. شاعر می‌گوید: می‌دانم که فراق تو بیش ازین مرا منتظر یا زنده نمی‌گذارد: «مرا فراق تو دانم که بیش از این نگذارد» (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۴۱).

ص ۳۴۱:

سر من فدای زلفت، که ز خاک کشتگانش همه گرد خشک خیزد همه بوی عنبر آید آشکار است که واژه «مشک» باید جایگزین «خشک» شود (← ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۳۲).

ص ۳۵۷:

دست در گردن که یارد کرد با او یا که یافت جز ره پیراهن این دولت زهی پیراهنش

واژه «زه» که به معنای نواری است دوخته شده بر پیراهن (← دهخدا، ذیل «زه»)، باید جایگزین «ره» شود (← ساوجی، ش ۱۴۱-۱).^۵ شاعر با «زه» و «زهی» جناس ساخته است.

ص ۳۶۱:

آبم از سر درگذشت و من به اشک آتشین سرگذشت خود همه شب باز می‌دانم چو شمع
«می‌دانم» در این بیت از غزل، قافیه‌ای است تکراری و نادرست که به جای آن
باید «می‌رانم» به کار رود (← ساوجی، ش ۹۹۴، ص ۳۶۵). معنای
«سرگذشت راندن» روشن است.

ص ۳۷۲:

گر خون دل خورندم چون جام می‌بخندم و سرزنش‌کنندم چون شاخ رز نالم
«نالم» باید به «بیالم» بدل شود (← ساوجی، ش ۲۵۸۹، برگ ۳۱۲ پ).
«سرزنش» که صنعت استخدام را در این بیت پدید آورده است، در مورد شاخه رز
به معنای بریدن سرشاخه‌هاست و اشاره به هرس کردن مو دارد برای بالندگی
بیشتر آن.

ص ۳۷۶:

نشان طاق ابروی ترا پیوسته می‌پرسم خیال سرو بالای ترا پیوسته می‌بینم
نخست مناسب است که مطلع شعر را در اینجا بیاوریم تا نادرستی قافیه بیت بالا
آشکار شود:

همیشه نرگس مست ترا بیمار می‌بینم ولی در عین بیماریش مردم‌دار می‌بینم
دومین «پیوسته» باید به «هموار» که همان معنی را دارد تبدیل شود تا هم
قافیه درست گردد و هم ابهام تناسبی با معنای دیگر «هموار» در پیوند با
بالای سرو پدید آید (← ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۶۲ ر).

ص ۳۷۷:

مرا از در چه می‌رانی نمی‌خواهم ز تو چیزی ولی بستانده‌ای از من، متاع خویش می‌خواهم
«ولی» نابجا به کار رفته است و چیزی نیست جز گشته «دلی» (← ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۳۷۱).

ص ۳۸۱:

حسن دریابست بی‌پایان و آبش گوهر است عاشق صاحب‌نظر دارد مراد از دلبران
در این بیت صورت «آنش» درست است، نه «آبش». «آن» در نزد
شاعرانی چون سلمان و حافظ، مفهومی است زیبایی‌شناسانه که فراتر
است از زیباییهای ظاهری (مولانا، غزلیات، شفیع، ص ۴۳۵؛ نیز ←
دهخدا، ذیل «آن»). نیز، «آن» در پایان لخت دوم، نشانه جمع نیست و
الف آن باید با مد نگاشته شود. شاعر می‌گوید که زیبایی دریایی است
که گوهرش «آن» است و عاشق صاحب‌نظر نیز، آن (با ایهام) را
می‌خواهد:

حسن دریابست بی‌پایان و آتش گوهر است عاشق صاحب‌نظر دارد مراد از دلبر آن
صورت درست بیت در یکی از دستنویسها دیده می‌شود (← ساوجی، ش
۲۵۸۹، ص ۳۳۲).

ص ۳۸۶:

ترک غم و شادی جهان غایت عقل است سررشته این کار ز ویرانه طلب کن
واژه «ویرانه» در این بیت نابجا به کار رفته است. «دیوانه» باید جایگزین آن
شود (← ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۷۲ پ). تقابل این واژه با مفهوم «عقل»
نیاز به توضیح ندارد و معنای بیت روشن است. گفتنی است که «ویرانه» قافیة
دو بیت پس از این بیت است:

سر سخن عشق تو در سینه سلمان گنجیست نهان گشته ز ویرانه طلب کن

در چاپ اوستا نیز نویسنش درست را می‌توان دید (← ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۳۸۷).

ص ۳۹۵:

اگرش دامن از این غصه بگیرم کو دست وگر از جور فراقش بگیرم پاک او
«پاک او» گشته «پاکو» است. شاعر با پرسشی انکاری می‌گوید که برای گریز
از ستم فراق یار پا کجاست؟ در این شعر، ردیف «او» است و قافیه «...اک»؛ از
همین رو، مصحح به غلط افتاده و ناآگاه از قافیه معمول (← رازی، المعجم، ص
۲۶۰-۲۶۱)، که در شعر سلمان نمونه‌های فراوان دیگری هم دارد، صورت
نادرست کنونی را پدید آورده است (← ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۸۰ر).

ص ۴۰۷:

خنک باد صبا که ز زلفش، خلاص یافت نفسی صبا فدای تو بادم برو که نیک بجستی
لخت نخست نه وزن دارد نه قافیه. در باره قافیه باید گفت که مصحح کاری
شگفت‌آور کرده است: با آن‌که در دستنویس ب نویسنش «بجستی» را داشته، آن
را نادرست پنداشته است و نویسنش «نفسی» را به دلیلی نادانسته برگزیده است.
«بجستی» در رسم الخط کهن چیزی نیست جز «به چستی» (به چالاکتی) که با
قافیه لخت دوم، جناسی نیز برقرار می‌کند و برای قافیه شدن در لخت نخست
مناسب‌ترین واژه است. با نویسنش دستنویس ب بخشی از وزن نخستین لخت که
با واژه «نفسی» تباه شده است، درست خواهد شد. برای درست شدن کل وزن
این لخت، تغییر دیگری هم باید داد و آن حذف واژه بیهوده «باد» است که حشو
آشکاری است در زبان بی‌حشو سلمان. اینک لخت نخست بیت: خنک صبا که ز
زلفش خلاص یافت بجستی (ساوجی، ش ۷۴۲۰، ص ۵۱۶؛ ساوجی، کلیات،
اوستا، ص ۴۱۰).

ص ۴۰۷:

به نور دیده سزاوار آنکه روی تو ببند تو لطف کردی و دردی به مردمان ننشستی
این بیت نیز دچار بهم‌ریختگی شده است و با شکل کنونی معنای درستی ندارد.
در دستنویس ب (ساوجی، ش ۹۹۴، ص ۴۴۰) چنین آمده است:
بنور دیده سزاوار آنک جای تو باشد تو لطف کردی و بر وی بمردمی ننشستی
دستنویس کهن دیگری هم این نویش را دارد، با تفاوت «در وی» به جای «بر
وی» (← ساوجی، ش ۷۴۲۰، ص ۵۱۷). صورت درست بیت با تبدیل «بنور» به
«نبود» و «ننشستی» به «بنشستی» چنین باید باشد:
نبود دیده سزاوار آن که جای تو باشد تو لطف کردی و در می به مردمی بنشستی
لخت نخست به همین صورت در چاپ اوستا نیز دیده می‌شود (ساوجی، کلیات،
اوستا، ص ۴۱۰).
مصحح بخشی از صورت درست لخت دوم را در نسخه‌بدلها آورده، ولی پی به
درستی آن نبرده است.

ص ۴۱۳:

تو در خواب خوشی احوال بیماران چه می‌دانی تو در آسایشی تیمار بیماری چه می‌دانی
این بیت نیز قافیه ندارد. اگر در لخت نخست، «بیداران» جایگزین «بیماران»
گردد، معنی و قافیه مطلع درست می‌شود. همچنین، در لخت دوم به جای
«بیماری» نویش «بیماران» قافیه بیت را درست می‌کند (← ساوجی، کلیات،
اوستا، ص ۴۰۱)؛ اما با توجه به بیت‌های دیگر این غزل، درمی‌یابیم که قافیه شعر
«...آری» است نه «...آران». ناهماهنگی در قافیه‌های این شعر در دستنویس
الف نیز (تنها در مطلع) دیده می‌شود. بیت‌های دیگر با قافیه‌هایی چون «تاری»،
«غمخواری» و «هشیاری» نویش درست را به ما نشان می‌دهند:
تو در خواب خوشی احوال بیداری چه می‌دانی تو در آسایشی تیمار بیماری چه می‌دانی

ص ۴۷۴:

خود نشستن چو زاغ بر مردار طوطیان را خلایقی است عظیم
واژه «خلایق» در بیت بالا، افزون بر به هم زدن وزن، در معنا نیز بسیار شگفت
و ناساز می‌نماید. آنچه باید جایگزینش شود «خلاق» است به معنای رسوایی،
که در متنهای هم‌روزگار سلمان کاربرد داشته است (← رواقی ۱۳۸۸:
۲۱۸-۲۳۲).^۶

ص ۵۳۷:

با باد دلم گفت که بادا بادا با یار بگو و هرچه بادا بادا
کان کس که مرا ز صحبتت کرد جدا شب با غم و رنج روز بادا بادا
فاصله‌گذاری نادرست در لخت پایانی این پندار را پدید می‌آورد که
قافیه این لخت تکراری و نادرست است. در لخت یکم دو بار به «باد»
خطاب شده است (بادا بادا)، در لخت دوم دو بار صورت دعایی فعل
«بود» به کار رفته است (بادا بادا) و در لخت پایانی حرف اضافه «با»
به همراه واژه تازی «دا» که به معنای بیماری است در کنار فعل «بادا»
به کار رفته است (با دا بادا). شاعر در نفرینی خواسته است که کسی در
شب با رنج و در روز با بیماری باشد. بنابر این صورت درست بیت دوم
چنین خواهد بود:

کان کس که مرا ز صحبتت کرد جدا شب با غم و رنج روز با دا بادا

ص ۵۴۴:

ای شمه‌ای از لطف تو در باره نحل وی آیتی از صنع تو در شأن عسل
سخن بر سر همزه نابجایی است که بر الف «شان» نهاده شده و ایهام تناسب
زیبای بیت را از میان برده است. واژه «شان» به همین صورت در معنای «شأن»
بارها به کار رفته و تلفظ رایجی بوده است. سلمان در غزلی گوید:

ای میوه رسیده ز بستان کیستی وی آیت نوآمده در شان کیستی
 ساوجی، کلیات، وفایی، ص ۴۰۰
 اینجا هم، به غلط، «شان» آمده است. نکته اینجاست که «شان» معنای دیگری هم
 دارد و آن چیزی نیست جز «کندوی زنبور». سلمان واژه «شان» را که به کار
 می برد اغلب به هر دو معنی توجه دارد:
 با لبان شکرینش نیست چندان لذتی انگبین را کآیت شیرینی اندر شان اوست
 همان، ص ۵۶
 خورده زنبور عسل فضله رشح قلمت لاجرم نص شفا آمده در شان عسل
 همان، ص ۱۳۶
 شگفت آن که در این بیت کلمه «شان» به معنی کندو، به نادرست «شان» آمده است.

ص ۵۴۸:

دیدم صنمی مست و خراب افتاده در دست مغان دلربا افتاده
 از می چو صراحی شده افغان حیران وانگه چو قدح دست به دست افتاده
 لغزش در تصحیح این رباعی چندان روی داده که تنها لخت چهارم از
 دستخوردگی و گشتگی در امان مانده است. در نگاه نخست روشن است که
 رباعی پیش رو قافیه ندارد. متأسفانه واژه‌های «خراب»، «دلربا» و «دست»
 برای هم قافیه شدن، شرایط کافی را ندارند! اگر جای «مست» و «خراب» را در
 لخت نخست عوض کنیم، «مست» در لخت یکم با «دست» در لخت پایانی
 هم قافیه می‌گردد. می‌ماند قافیه لخت دوم. با نگاهی به نسخه‌بدهای این سروده،
 می‌بینیم که نویسنش «می‌پرست» در دستنویس کهن ب مشکل را چاره می‌کند.
 پدید نیست که مصحح چگونه و با چه پنداری «دلربا» را بر «می‌پرست» ترجیح
 داده است. در باره لخت سوم هم باید بگوییم که «افغان حیران» معنی مناسبی
 ندارد. نویسنشی که باید جایگزین آن شود چیزی نیست جز «افتان خیزان» که
 دچار بدخوانی شده است. اکنون صورت درست رباعی را می‌آوریم:

دیدم صنمی خراب و مست افتاده در دست مغان می پرست افتاده
از می چو صراحی شده افتان خیزان وانگه چو قدح دست به دست افتاده
ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۶۸۲

ص ۵۴۹:

چشم سیهت که شوخ می خوانندش خوش می رود چو باز می گردانی
واژه «می رود» در دومین لخت، هم وزن را بر هم زده است و هم با «چشم»
هماهنگی ندارد و هم معنای دوگانه هنری سروده را از میان برده است. نویسش
درست «می گردد» است. شاعر، نهفته، می خواهد بگوید که واژه «شوخ» را اگر
وارونه کنی واژه «خوش» به دست می آید و به سخن دیگر، اگر «شوخ» را
بازگردانی «خوش» می گردد. «بازگرداندن» پارسی آرایه «قلب» است. صورت
درست چنین است: «خوش می گردد چو باز می گردانی.» شگفت آن که مصحح
به رباعی ص ۵۴۸ که صورت درست لخت چهارم رباعی مورد نظر در آن هم
دیده می شود، هیچ ننگریسته و رباعی را بر اساس آن درست نکرده است.

ص ۷۵۰:

در آن روز وداع آن ماه خوبان لبم بر لب نهاد و گفت نرمک
ز روی حسرت او با من همی گفت هذا فراق بینی و بینک
نویسش کنونی بسیار از هم پاشیده است. در لخت دوم فعل «گفت» به کار رفته
است؛ اما در لخت سوم جمله گفته شده «ماه خوبان» نیامده و باز فعل «گفت» به
کار رفته است. وزن لخت چهارم که بخشی است از آیه ۷۸ سوره کهف، با دیگر
لختها متفاوت است: فعلن فعولن فعلن فعولن. نویسش لخت نخست در
دستنویس الف (ساوجی، ۲۵۸۸، برگ ۲۲۲) نیز به هم ریخته است و وزن
درستی ندارد: «در آن روز وداع یار گرامی.»

گفتنی است که دو بیت مورد بحث، صورت دست خورده قطعه‌ای است که در

میان داستان جمشید و خورشید آمده است. شاعر در این منظومه، گاه‌گاه سروده‌هایی در قالبها و وزنهای مختلف، به تناسب پیشامدهای داستان، گنجانده است. کاتبان گمان کرده‌اند که وزن این قطعه باید با وزن منظومه (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) یکی باشد، از همین روی در آن دست برده‌اند و چنین به هم‌ریختگیهایی را سبب گشته‌اند. نگارنده نویشش دست‌نخورده قطعه را در دستنویسی یافته است و اکنون آن را به دست می‌دهد:

روز وداع آن جان گرامی لب بر لب من بنهاد نرمک
از روی حسرت با من همی گفت هذا فراق بینی و بینک

ساوجی، ش ۲۵۸۹، برگ ۲۳۴-پ

این نویشش در کهن‌ترین دستنویس هم آمده است با این تفاوت که لخت دومش چنین است: لب بر لب من نهاد نرمک (ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۸۴۵). وزن قطعه، چنان که در باره لخت تازی گفته شد، فعلن فعولن فعلن است.

چهار. لغزشهای وزنی متن

اکنون برای پرهیز از دراز آوردن سخن، بی‌هیچ توضیحی صورت نادرست بیتهایی را به دست می‌دهیم که در تصحیح آنها آشکارا لغزش وزنی رخ داده است. در این بررسی جایگاه لغزش در بیتهای نادرست با قلم سیاه برجسته شده و پس از هر بیت، صورت درست هر کدام آمده است. ناگفته نماند که اینجا نیز، همچون بخش پیشین، تنها به برخی از بیتها می‌پردازیم:

ص ۹:

این آن اساس نیست که گردد خلل‌پذیر لو دکت الجبال، او شقت السّما
لو بست الجبال او^۷ انشقت السّما (ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۲۸۶؛ ش ۷۴۲۰، ص ۳۸۵؛ نیز ← جبلی، دیوان، ص ۱۶).

ص ۲۰:

آن ماه، رو اگر شبی بنماید به ما در وجه او نهمیم دل و جان به رونما
آن ماه، روی اگر بنماید شبی به ما (ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۱۵۸؛ ش ۹۹۴، ص ۱۲۶).

ص ۳۷:

که بی ارادت و [] اختیار قرب دو ماه کمینه بنده شاه از رکاب شاه جداست
که بی ارادت و بی اختیار قرب دو ماه (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۶۶؛ نیز ←
ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۴۵).

ص ۴۱:

تو را ز خاصیت آفتاب چیست خبر به غیر از آن که از انوار دیده بهره‌ور است
تو را ز خاصیت آفتاب چیست خبر (ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۵۷).

ص ۸۴:

بادا ز قدر رایت [] چنان که او هر روز فتح عرصه ملکی دگر کند
بادا ز قدر رایت چنان که سر^۱ (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۲۱۱ پ).

ص ۹۱:

روح ظهیر اگر شنود این قصیده را صد بار پیش مرا بوسه بر زبان دهد
صد بار پیش بوسه مرا بر زبان دهد (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۴۱ ر).

ص ۱۲۱:

که سال هفتصد و پنجاه و هفت [] رجب به اتفاق خلائق به یاری خلاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب (ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۳۲۱؛
ش ۹۹۴، ص ۲۷۶).

ص ۱۵۹:

هزار قصه رسیدت ز من به گوش بگوش و گر مجال نباشد یکی از آن برسان
هزار قصه رسیدت ز من به گوش بگوش (ش ۹۹۴، ص ۵۹).

ص ۱۶۱:

به تیغ گو [] زبان را چو آب کن جاری مناقب گهر ما به دشمنان برسان
به تیغ گو که زبان را چو آب کن جاری (ش ۹۹۴، ص ۶۱).

ص ۱۶۹:

ببریده‌ام چون نافه چینی ز اهل خویش برکنده‌ام چو لعل بدخشی دل از وطن
ببریده‌ام چو نافه چینی ز اهل خویش (ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۱۹۸).

ص ۱۹۰:

ببخش مال و نترس از کمی که هرچه دهی جزای آن به یک ده ز دادگر یابی
ببخش مال و نترس از کمی که هرچه دهی جزای آن به یکی ده ز دادگر یابی
ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۱۴

ص ۲۰۳:

خضم سپید سیه کار دوده تو را بادا سیاه‌گشته به دود عذاب روی
خضم سپیدکار سیه‌دوده تو را (ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۲۵۱؛ ش ۷۴۲۰، ص ۴۱۴).

ص ۲۰۹:

وزان چو موی میان [] شد نزار تنم وزین چو چشم سیاه تو تنگ شد دل و تار
وزان چو موی میان تو شد نزار تنم (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۹۲پ).

ص ۲۱۷:

تشبیهی ست هوای نسیم را به عبیر مگر که کرد به خاک پای جناب خواجه گذار
مگر که کرد به خاک جناب خواجه گذار (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۹۶ر).

ص ۲۲۴:

مرا اگر به تو رغبت نباشد عجب باشد مرا گر به تو رغبت نباشد عجب باشد (= فعولن مفاعیلن مفاعیلن ←
ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۹۷پ).

ص ۲۳۷:

یک شب خیال [] تو دیدیم تا به خواب زان چشم دگر به چشم ندیدیم خواب را
یک شب خیال زلف تو دیدیم تا به خواب زان شب دگر به چشم ندیدیم خواب را
(ساوجی، ش ۷۴۲۰، ص ۲۱۹ با شمارش دوباره از یک، پس از ص ۴۶۴).

ص ۲۶۳:

دل با خیال قدّ تو بر رست در ازل زان روی [] شکل صنوبر گرفته است
زان روی راست شکل صنوبر گرفته است (ساوجی، ش ۹۹۴، ص ۳۹۰؛
ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۲۶۳).

ص ۲۷۱:

ز من برید و به زلف بریده‌ات پیوست به پای خویش آمد به دام و شد پابست
به پای خویشتن آمد به دام و شد پابست (ساوجی، ش ۹۹۴، ص ۳۹۶).

ص ۲۹۳:

هر دم [] چهره به خون مژه تر می‌گردد حالم از عشق تو هر روز بتر می‌گردد
هر دم چهره به خون مژه تر می‌گردد (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۵۱؛
ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۳۰۳).

ص ۲۹۸:

چو باد راهروی صبح‌خیز می‌خواهم که ناله سحر [] به گوش یار برد
که ناله سحر من به گوش یار برد (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۴۵؛ ساوجی،
کلیات، اوستا، ص ۲۹۳).

ص ۲۹۹:

تو اختیار منی از همه جهانیان و جهان در آن هوس که ز دست من اختیار برد
تو اختیار منی از جهانیان و جهان (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۴۵؛ ساوجی،
کلیات، اوستا، ص ۲۹۳).

ص ۲۹۹:

بیار ساقی از آن می که می‌پرستان را دمی به کار دارد و دمی ز کار برد

دمی به کار درآرد دمی ز کار برد^۱ (ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۲۹۴).

ص ۳۱۱:

چو سر ز خاک برآرم هنوز چون صبحدم صفای مهر تو تابنده از جبین باشد
چو سر ز خاک برآرم هنوز چون صبحم (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۳۳پ؛
ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۳۱۳).

ص ۳۱۴:

بیا ببخش بر احوال زاری سلمان بترس از آن که به حشر داوری باشد
بترس از آنکه گه حشر داوری باشد (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۲۳۴پ؛
ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۲۹۷).

ص ۳۲۵:

گفته بودم درکشم دامن ز خوبان، لیک [] ناتوانان را به بازوی توانا می‌کشند
گفته بودم درکشم دامن ز خوبان لیک باز (ساوجی، ش ۷۴۲۰، ص ۳۴۲ با
شمارش دوباره از یک پس از ص ۴۶۴؛ ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۳۰۸).

ص ۳۵۰:

خو کرده است بر دل تنگ، جور دوست سلمان جفای آن صنم تنگ‌خو ببر
خو کرده است بر دل تنگ تو جور دوست (ساوجی، ش ۲۵۸۹، برگ ۲۹۸ر؛
ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۳۵۰).

ص ۳۵۹:

دل مرا که امروز رنجه داشت چه غم دلم خوش است که خواهد نواخت فردایش
دل مرا اگر امروز رنجه داشت چه غم (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ
۳۵۸پ).

ص ۳۷۵:

جان چه [] که نثار ره جانان سازم یا که سر چیست که در پای عزیزش فکنم
جان چه ارزد که نثار ره جانان سازم (ساوجی، ش ۹۹۴، ص ۴۵۶).

ص ۳۷۶:

ز باد ار می‌وزد بر من نسیم دوست [] به آب ار می‌رسم در وی خیال یار می‌بینم
ز باد ار می‌وزد بر من نسیم دوست می‌یابم (ساوجی، ش ۹۹۴، ص ۴۰۶؛
ساوجی، کلیات، اوستا، ص ۳۶۸).

ص ۳۸۱:

هر که را مقصود حسن عارض است از دلبران عارضی عشق است [] نتوان نهادن دل بر آن
عارضی عشقی ست آن نتوان نهادن دل بر آن^{۱۰} (ساوجی، کلیات، اوستا، ص
۳۸۹).

ص ۴۱۷:

گلرخا بر خیز و بنشان سرور بر طرف جوی روی بنمای و رخ گل را به خون [] بشوی
روی بنمای و رخ گل را به خون دل بشوی (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۷۴).

ص ۴۴۶:

دراز نمی‌کنم قصه کوتاه اولی‌تر بقای عمر تو خواهیم که دائماً باشد
دراز می‌نکشم قصه کوتاه اولی‌تر (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۲۴۰).

ص ۷۵۶:

کزین رنج شدن چو بودی ای ماه به صبح و شام چون سپردی این راه
کزین رنج شدن چون بودی ای ماه به صبح و شام چون پیمودی این راه
ساوجی، ش ۲۵۸۷، ص ۵۸۲

ص ۷۷۰:

به پایان رسد شب عیش ملاهی سپیدی گشت پیدا در سیاهی
به پایان شد شب عیش ملاهی (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۲۵۱).

پی‌نوشتها

۱. در چاپ اوستا نیست.
۲. «دنی» درست است.
۳. در چاپ اوستا نیست.
۴. «جلال» درست است.
۵. از این دستنویس که در سده دوازدهم نگاشته شده است، تنها یک بار بهره بردیم.
۶. این یادداشت با راهنمایی دوست دانشور متن‌شناسم پژمان فیروزبخش فراهم آمد.
۷. در ب به جای «او» نویسنده «و» آمده است. در این صورت همزه «انشقت» همزه قطع خواهد بود نه وصل. آمدن این لخت قرآنی در دیوان عبدالواسع جبلی، تأییدی تواند بود بر نویسنده برگزیده در این جستار.
۸. نویسنده «سر» نادرست می‌نماید.
۹. دمی به کار درآرد [د] می ز کار برد (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۴۵ پ).
۱۰. عارضی عشقست آن نتوان نهادن دل بر آن (ساوجی، ش ۲۵۸۸، برگ ۳۷۵ پ).

منابع

- جبلی، عبدالواسع، دیوان عبدالواسع جبلی، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۶۱.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، ۱۳۲۰.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، دوره جدید، تهران.
- رازی، شمس قیس، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نسخه خطی قدیمی و تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۶۰.
- رشیدپاسمی، غلامرضا، تتبع و انتقاد احوال و آثار سلمان ساوجی، تهران [بی‌تا].
- رواقی، علی، ۱۳۸۸، «دو واژه»، مزدک‌نامه ۲، به کوشش جمشید کیان‌فر، تهران.
- ساوجی، سلمان، کلیات سلمان ساوجی، با مقدمه و تصحیح مهرداد اوستا، تهران، [بی‌تا].
- _____ کلیات سلمان ساوجی، با مقدمه و تصحیح عباسعلی وفایی، تهران، ۱۳۸۹.
- _____ دیوان سلمان ساوجی، دستنویس ش ۲۵۸۸ (میانۀ سده نهم)، کتابخانه مجلس

شورای اسلامی.

_____ دیوان سلمان ساوجی، دستنویس ش ۷۴۲۰ (ثالث نخست سده نهم)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

_____ دیوان سلمان ساوجی، دستنویس ش ۹۹۴، (نگاشته ۷۹۸ ق)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

_____ دیوان سلمان ساوجی، دستنویس ش ۲۵۸۹ (اواخر سده نهم و اوایل سده دهم)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

_____ دیوان سلمان ساوجی، دستنویس ش ۲۵۸۷ (نگاشته ۷۹۴ ق)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

_____ دیوان سلمان ساوجی، دستنویس ش T-۱۴۱ (سده دوازدهم)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

سنایی غزنوی، دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به کوشش مدرس رضوی، تهران، ۱۳۶۲.

صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۸۰، تاریخ ادبیات در ایران، بخش دوم از جلد ۳، تهران.

عنصری بلخی، حسن، دیوان عنصری، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۴۲.

عیدگاه طرهبه‌ای، وحید، ۱۳۸۷، «شناخت صورتهای آوایی خاص در دیوان ناصر خسرو به کمک قافیه»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۸۸، زمستان ۱۳۸۷.

مایل هروی، نجیب، ۱۳۸۰، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، غزلیات شمس تبریز، مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۸۷.

